



The position of Wilayat is a different position compared to other positions of jurists in terms of conflict

Abdolrahim Zareh¹ Alireza Asgari*² Ahmadreza tavakkoli³

Received date: 2023/09/23
Acceptance date: 2023/12/21

Extended Abstract

Introduction: Just as the Holy Prophet Muhammad (PBUH) held three main positions legislating religious rulings, adjudicating (judgment), and leadership/guardianship these roles were transferred to the infallible Imams (peace be upon them) after him (although some of these positions became effective only for certain Imams). Based on the established arguments for wilāyat al-faqīh (guardianship of the jurist), these positions are entrusted to a just jurist (faqīh) during the time of occultation. Therefore, if a jurist assumes the leadership of an Islamic government and gains full authority, he can carry out judgment (as a branch of guardianship), intervene in the social and political affairs of the people, interpret new developments and current events, clarify religious duties for the ummah, and issue fatwas on governance-related matters to determine the duties of individuals and the system. According to scholars such as Shaykh al-Mufid, Shaykh Ansari, and others, qualified jurists generally hold three key positions: issuing fatwas, judging, and guardianship. In the case of issuing fatwas, because religious rulings are individual in nature and due to the necessity for the ignorant to consult the knowledgeable, having multiple experts and diverse sources of reference in an Islamic society is not only possible but desirable. Therefore, the issue of conflict (tazāhum) does not arise here, and differing opinions among jurists cause no problem. In judicial matters, disputing parties may refer to any qualified mujtahid, and it becomes that jurist's duty to rule on the case. Once a ruling is issued by one, no other jurist has the right to interfere in that judgment, thus preventing any conflict between jurists

1. Ph.D Student of Jurisprudence and Bases of Islamic Law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad,Iran.

2.* Assistant Professor of Jurisprudence and Bases of Islamic Law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad,Iran.
(Corresponding Author)

3. Assistant Professor of Jurisprudence and Bases of Islamic Law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad,Iran.

in this regard. Also, in the realm of ḥisbī matters (public duties the Shariah does not permit to be neglected), any jurist who takes the initiative to manage such affairs takes precedence, and other jurists do not interfere due to the obligation being communal (wājib kifā'ī).

What gives rise to the discussion of conflict among jurists is the third position: guardianship i.e., acting as the representative of the infallible Imam (peace be upon him). Clearly, such conflict rarely arises, as the simultaneous presence of two or more qualified jurists with the full capacity to govern is almost inconceivable, especially with mechanisms in place for determining and selecting the most qualified jurist (faqīh al-aṣṣaḥ) by expert scholars. However, in the unlikely case that two or more equally qualified jurists are present, solutions have been proposed to resolve the issue. Two major principles that the sacred law has foreseen include: the communal obligation of guardianship (wujūb kifā'ī) and the prohibition against one jurist interfering with another. These are among the well-established principles in Shi'a jurisprudence. Therefore, in the realm of juristic guardianship, no real conflict or deadlock arises. If a qualified jurist assumes authority either by rising to the role or through legal appointment, other jurists are not permitted to interfere in his governance. In order to maintain public order, prevent chaos, and promote the word of truth, they are expected to assist and support him.

Results: Just as jurists hold positions in the areas of fatwa, judgment, and guardianship, conflicts among them can also arise within these three domains. In the area of fatwa, each qualified jurist during the occultation period has the right based on their scholarly expertise to issue fatwas on individual and interpretive matters needed by society. This role is indisputably valid for every qualified jurist and is justified by the principle of laypeople consulting experts. In the realm of judgment, public reference is the criterion. If litigants refer to another jurist before a ruling is issued, the first jurist is relieved of the responsibility, and the second must adjudicate. Thus, no conflict occurs. In the area of guardianship, according to Imam Khomeini and the majority of Shi'a jurists who believe in the general appointment (naṣb 'āmm) of jurists, no real conflict arises between guardianships. This issue is addressed in jurisprudence through the legal provision that no jurist may interfere in the guardianship exercised by another. The strongest justification for this lies in the communal nature of the guardianship duty and narrations describing jurists as successors and heirs of the Prophet (PBUH), stating that just as it was impermissible for anyone to interfere with the Prophet's governance, it is likewise impermissible to interfere with the duties of the jurist acting in that role. This is based on the apparent and undeniable principle that the Prophet's function is inherited by jurists.

Keywords: Fatwa, Judgment, Guardianship, Conflict.

منصب ولایت، جایگاهی متفاوت نسبت به سایر منصب های فقیهان از حیث تزامم

عبدالرحیم زارع^۱ علیرضا عسگری*^۲ احمدرضا توکلی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۳۰

چکیده

طبق دلیل های عقلی و نقلی، فقیهان واجد شرایط شیعه، از جانب امام معصوم (ع) منصوب بوده و علاوه بر تبیین احکام شریعت و وظیفه داوری در زمان مرافعات و اختلافات شیعیان، اداره و مدیریت جامعه را در حد توان بر عهده دارند. لذا بر اساس همین سه جایگاه ویژه، از مقام ولایت و نیابت عامه امامان معصوم (ع) برخوردار می باشند. طبیعی است که گاهی ممکن است اعمال این ولایت ها موجب تزامم و اختلاف میان آن ها شود. در زمینه فتوا و قضاوت قطعا چنین تزاممی پیش نخواهد آمد، اما در مورد ولایت و حاکمیت فقیه، جهت تدبیر و اداره امور جامعه اسلامی، اختلاف عملکردها می تواند موجب نابسامانی و اختلال در نظم عمومی جامعه گردد. لذا ما هر سه منصب را با رویکرد تزامم بررسی کرده و به این نتیجه رسیده ایم که حتی در سومین منصب فقیهان، تزامم قابل توجیه است و برخورداری فقیهان واجد شرایط از این جایگاه، ایجاد مشکل نخواهد کرد.

واژگان کلیدی: فتوا، قضا، ولایت، تزامم.

^۱ دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

alireza.asgari88@gmail.com

^۲ *استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول).

^۳ استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

مقدمه

همان گونه که پیامبر اکرم (ص) عهده دار منصب های سه گانه: بیان احکام، قضاوت و ولایت و زعامت بود و همین منصب ها بعد از وی به امامان معصوم (ع) منتقل گردید (ولو بعضی از این منصب ها جز برای برخی از ایشان فعلیت پیدا نکرد)، براساس ادله ولایت فقیه که در جای خود به اثبات رسیده است، آن منصب ها در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل گذاشته شده است. بنابراین اگر فقیهی در رأس تشکیلات و حکومت اسلامی قرار گرفت و مبسوط الید شد هم می تواند قضاوت را که شعبه ای است از ولایت عهده دار گردد و هم می تواند در امور اجتماعی و سیاسی مردم دخالت کند و به تفسیر رویدادهای جدید و حوادث واقعه بپردازد و تکلیف امت را روشن سازد و هم می تواند در مسائلی که مربوط به اداره نظام و حکومت است فتوا صادر نماید و تکلیف مردم و نظام رامشخص کند.

از سخنان فقیهان بزرگی همچون شیخ مفید، شیخ انصاری و دیگران آمده است، فقیهان واجد شرایط، به طور کلی دارای سه منصب و جایگاه مهم، به نام فتوا، قضاوت و ولایت هستند. در باب فتوا به دلیل فردی بودن احکام مکلفان و همچنین به دلیل لزوم رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب است، لذا بحث تزام مطرح نیست و اختلاف آرای فقیهان، مشکلی ایجاد نمی کند. در باب قضا نیز طرف های دعا به هر مجتهدی که رجوع کنند، وی از باب وظیفه، می بایست بین آن ها داوری کند و پس از صدور حکم توسط یکی از آن ها، هیچ کدام از فقیهان دیگر، حق مداخله در حکم وی را ندارد، لذا اشکال مداخله فقیهان در کار یک دیگر بوجود نمی آید. همچنین در مورد امور حسبه و کارهایی که شارع مقدس راضی به رها ماندن آن ها نیست، از باب وجوب کفایی، هر فقیهی که مبادرت به سامان دادن کاری شد، مقدم است و دیگر فقیهان مزاحمتی برایش ایجاد نمی کنند.

آن چیزی که منشأ طرح مباحث مزاحمت فقیهان گردیده، قائل شدن به سومین منصب فقیهان؛ یعنی همان منصب ولایت و جانشینی از جانب امام معصوم (ع) است. البته واضح و روشن است که این نوع از تزام به ندرت پیش می آید و تحقق هم زمان دو فقیه یا فقیهان واجد شرایطی که همه توانایی اداره جامعه را داشته باشند، تقریباً غیر قابل تصور است، خصوصاً با سازو کارهایی که برای تشخیص و انتخاب فقیه اصلح، توسط کارشناسان خبره پیش بینی شده است. اما در صورتی که که دو یا چند فقیه واجد شرایط، از همه جهات یکسان باشند، برای برون رفت از این مشکل، راه حل هایی اندیشیده شده است، که وجوب کفایی بودن اعمال ولایت و عدم مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر، دو راه حل مهمی است که شرع مقدس پیش بینی کرده و جزء اصول پذیرفته شده در فقه شیعه است. لذا در بحث ولایت فقیهان هیچ گونه تزام و بن بست وجود ندارد و چنانچه یکی از فقیهان جامع شرایط از طریق قیام به امر ولایت و یا از طریق مجرای قانونی، زمام امور جامعه اسلامی را بر عهده گرفت. دیگر فقیهان، حق مزاحمت و مداخله در کار وی را نداشته و جهت جلوگیری از هرج و مرج، عدم اخلال در نظم عمومی جامعه و اعتلای کلمه حق می بایست وی را یاری کنند.

منصب ها و اختیارات فقیهان

در ابواب مختلف فقه، موارد زیادی به عنوان وظایف و اختیارات فقیهان مطرح شده است، به گونه ای که برخی از فقیهان بیش از ده مورد را، به عنوان پاره ای از مناصب فقیهان برشمرده اند. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۹). با این وصف، همان گونه که شیخ مرتضی انصاری ذکر کرده (شیخ انصاری، ۱۳۷۴: ۳۰) می توان تمامی مناصب فقیهان را به سه بخش اساسی تقسیم کرد.

۱. منصب افتا (مرجعیت فتوا): هر فقیه جامع شرایط در دوران غیبت، به دلیل فقاقت، حق تصدی منصب افتا را دارد و می تواند در مسائل فرعی و موضوع های استنباطی که مردم بدان نیازمندند، فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکال و خلافی برای فقیه ثابت است. (همان منبع).
۲. منصب قضا و دادرسی: هر فقیه واجد شرایطی، در دوران غیبت، حق دارد به حل و فصل دعاوی و مراعات بپردازد و بر اساس فتوای خویش قضاوت و دادرسی کند. این منصب نیز بدون هیچ گونه اختلافی از نظر فتوا و نصوص، برای فقیه ثابت است. (همان منبع).

۳. منصب ولایت: به معنای ولایت تصرف در مال و جان است. (همان منبع: ۳۱) و منظور از آن، همان حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس است. (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۴۰).

محقق انصاری این سه وظیفه را با نام «منصب» یاد کرده و می‌فرماید:

«للفقیه الجامع للشرائط مناصب ثلاثه، أحدها الإفتاء فيما يحتاج إليه العامی فی عمله، و مورده المسائل الفرعیّه و الموضوعات الإستنباطیّه، من حیث ترتّب حکم فرعی علیها، و لا إشکال و لا خلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه. الثانی: الحکومه. فله الحکم بما یراه حقا فی المرافعات غیرها فی الجملة، و هذا المنصب أيضا ثابت له بلا خلاف، فتوی و نصّا. الثالث: ولایه التصرف فی الأموال و الأنفس، و هذا هو المقصود بالتفصیل هنا» (شیخ انصاری، ۱۴۱۱: ۸۱).

وی در این عبارت، دو منصب افتا و قضا را بدون تردید برای فقیه ثابت می‌داند، ولی منصب سوم را مورد تأمل قرار داده و مسأله اجرای حدود را -که در رابطه با ولایت عامّه فقیه است- احتمال می‌دهد از وظایف اختصاصی امام معصوم (ع) باشد، و ثبوت آن را برای فقیه در عصر غیبت مشکوک می‌داند و با توجه به اصل جاری در مسأله ولایت، بنا را بر ثابت نبودن آن می‌گذارد.

آنچه در اینجا مهم است، این است که شیخ انصاری مسأله ولایت فقیه را به شیوه فقه‌ای مورد بحث قرار داده و روایاتی را که مرحوم نراقی در «عوائد الایام» شاهد آورده، از لحاظ سند و دلالت مورد مناقشه قرار می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که از راه روایات، نمی‌توان مسأله ولایت فقیه را اثبات کرد، اما از طرفی هم «اجرای حدود» (احکام انتظامی اسلام) قطعاً نمی‌تواند اختصاص به عصر حضور داشته باشد؛ زیرا -همان‌گونه که آیت الله خویی فرموده- عموم مصلحت و اطلاق ادله احکام یاد شده ایجاب می‌کند که برای همیشه ادامه داشته باشد و قدر متیقن، مسئلّه اجرایی آن، فقیه جامع الشرایط است.

از همین‌رو شیخ انصاری در کتاب «قضا» کاملاً از این رأی عدول کرده و کلیّه مواردی را که مصلحت عامّه ایجاب می‌کند تا در عصر حضور، وظیفه امام بوده باشد، در عصر غیبت، وظیفه فقیه جامع الشرایط می‌داند. ایشان در این زمینه مقبوله عمر بن حنظله را به عنوان پایه اساسی مسأله آورده و با یک دقت فقهی عمیق، مرجعیّت عامه فقیه در دوران غیبت را از آن استفاده کرده و پس از ذکر مواردی می‌فرماید: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» که در مقبوله بکار رفته، می‌رساند که حدیث شریف به مطلق حکومت فقیه نظر دارد و گر نه اگر مقصود صرف قضاوت بود جای آن داشت که بفرماید: «حکماً» و نه «حاکماً». همچنین توقیع شریف را که از آن با عنوانی رفیع یاد می‌کند- آورده و از عبارت «إنهم حتی علیکم» نافذ بودن هرگونه حکم صادره شده از سوی فقیه را استفاده می‌کند «یدلّ علی وجوب العمل بجمیع ما یلزمون و یحکمون» (معرفت، ۱۳۷۷: ۱۳۵). سپس برای توضیح بیشتر می‌نویسد:

«و إن شئت تقریب الاستدلال بالتوقیع و المقبوله بوجه أوضح، فنقول: لا نزاع فی نفوذ حکم الحاکم فی الموضوعات الخاصّه، اذا كانت محلاً للتخاصم، فحينئذ نقول: إنّ تعلیل الإمام (ع) وجوب الرضا بحکومه فی الخصومات، بجعله حاکماً علی الإطلاق و حجّه كذلك، یدلّ علی أنّ حکمه فی الخصومات و الوقایع، من فروع حکومه المطلقه و حجّيته العامّه، فلا یختص بصوره التخاصم» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۴۷).

در کلمات بعضی از فقیهان دیگر نیز آمده است که در زمان غیبت، سه وظیفه مهم برای فقیهان وجود دارد؛ شهید اول در باب «حسبه» از کتاب «دروس» این سه وظیفه خطیر فقیه در دوران غیبت را یادآور شده است (شهید اول، [بی تا]: ۴۸). لذا در همین راستا است که شیخ مفید می‌فرماید: «و قد فوّضوا النظر فیه إلی فقهاء شیعتهم مع الإمكان (مفید، ۱۴۱۳: ۸۱۰).

وظایف و شئون حاکم اسلامی

برخی از اندیشمندان نیز به گونه دیگری وظایف فقیهان را بر شمرده و بیان کرده اند که فقیه جامع الشرایط، دارای چهار شان دینی می باشد که دو شانش علمی است و دو شان دیگر آن، عملی می باشد؛ این چهار وظیفه، عبارتند از: ۱. حفاظت ۲. فتوا؛ ۳. قضاوت ۴. ولایت (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۲۳۵).

۱. وظیفه حفاظت

از آنجا که مهم ترین وظیفه امام معصوم (ع)، تنزیه قرآن کریم از تحریف یا سوء برداشت و نیز تقدیس سنت معصومان (ع) از گزند اخذ به متشابهات و اعمال سلیقه شخصی و حمل آن بر پیش فرض ها و پیش ساخته های ذهنی دیگران است، همین رسالت بزرگ در عصر غیبت، بر عهده فقیه جامع الشرایط خواهد بود؛ زیرا سرپرست نظام اسلامی، جامعه اسلامی را بر اساس معارف اعتقادی و احکام عملی کتاب و سنت معصومان (ع) اداره می کند و از این رو، باید پیش از هر چیز، به حفاظت و صیانت و دفاع از این دو وزنه وزین بپردازد (همان منبع).

۲. وظیفه فتوا

وظیفه فقیه در ساحت قدس مسائل علمی و احکام اسلامی، اجتهاد مستمر با استمداد از منابع معتبر و اعتماد بر مبانی استوار و پذیرفته شده در اسلام و پرهیز از التقاط آن ها با مبانی حقوق مکتب های غیرالهی و دوری از آمیختن براهین و احکام عقلی با نتایج قیاس و استحسان و مصالح مرسله و... می باشد. وظیفه فقیه جامع الشرایط در زمینه افتاء، فقط کشف و به دست آوردن احکام اسلامی است، بدون آن که هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نماید؛ زیرا اسلام، به نصاب کمال نهایی آمده و منزله از آسیب نقص و مبرای از گزند فزونی است و راهی برای نفوذ نسخ و تبدیل و تغییر و یا تخصیص و تقیید بیگانه در آن وجود ندارد و احدی پس از رسول اکرم (ص) نمی آید که از وحی تشریعی برخوردار باشد و لذا پس از ارتحال آن رسول گرامی، حضرت علی (ع) چنین فرمود: «لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوه والانباء وأخبار السماء» (نهج البلاغه: خطبه ۲۳۵)؛ یعنی ای پیامبر! به سبب رحلت تو چیزی منقطع گشت که به مرگ غیر تو منقطع نگشت و آن، همان نبوت و خبردهی و اخبار آسمان است (همان منبع).

۳. وظیفه قضاوت

حاکم اسلامی، عهده دار شأن داوری و قضاوت رسول اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) نیز هست؛ به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد علمی، مبانی و احکام قضای اسلامی را از منابع اصیل آن به دست می آورد و سپس بر اساس همان علوم و احکام و بدون آن که تصرفی از خود در آنها داشته باشد، به رفع تخاصمات و اجرای احکام قضایی و صادر نمودن فرامین لازم می پردازد. این وظیفه حاکم اسلامی، یعنی تنفیذ عملی احکام صادرشده، بر خلاف وظیفه سابق، مربوط به عمل و در محدوده اجرای احکام اسلام است (همان).

۴. وظیفه ولایت

حاکم اسلامی پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمانان، موظف به اجرای دقیق آن ها است. فقیه جامع الشرایط، در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها،...، چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی همانند دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی، و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می ورزد.

برخی از احکام اسلامی، فردی، برخی اجتماعی، برخی مربوط به مردم و برخی مخصوص مجتهد و حاکم است؛ که در همه این موارد، ولی فقیه باید پس از شناخت دقیق محدوده این احکام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه اسلامی مشخص سازد و با هماهنگی ساختن آنان، اداره درست جامعه را صورت دهد و با اجرای احکام اسلام و رفع نزاع احکام و تقدیم «احکام اهم» بر «احکام مهم»، هدایت هر چه بیشتر مسلمانان و جامعه اسلامی را متحقق سازد (همان منبع).

تفاوت حکم ولایی با حکم قضایی و فتوا

تفاوت منصب ولایت با مقام فتوا و حکم قضایی این است که فتوا عبارت است از اخبار فقیه از حکم ثابت در شرع مقدس و حکم قضایی عبارت است از انشاء حکم جزئی منطبق با احکام شرع برای فیصله دادن به نزاع ها و اختلاف ها و احقاق حقوق افراد؛ در حالی که حکم ولایی عبارت است از انشاء حکم درباره آنچه که به مصالح عمومی مسلمانان - اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - مربوط می شود. آیت الله مکارم شیرازی در بیان اختلاف میان این سه مقام می فرماید:

«فهذه المناصب الثلاثة كلّها من العناوين الأولى، و لكن الكلام كلّه في متعلّق هذه المناصب، فمنصب الإفتاء يدور مدار استنباط الأحكام الشرعيه من أدلتها، و منصب القضاء يدور حول إحقاق الحقوق و إجراء الحدود على وفق أحكام الشرع، و الولاية تدور مدار إصلاح نظام المجتمع الإنساني من طريق تنفيذ أحكام الشرع و إجراءاتها، فكلّ هذه المناصب تدور مدار الأحكام الإلهيه الأولى و الثانويه لا غير (مکارم شیرازی، ، ۱۳۸۰: ۵۱).

مهم ترین منصب فقیهان

در میان منصب های فقیهان، مهم ترین و اساسی ترین آن ها منصب ولایت است؛ زیرا این منصب سر منشأ و خاستگاه سایر منصب ها و اختیارات فقیهان بوده و مربوط به اساسی ترین و بنیادی ترین نهاد اجتماعی حکومت است، لذا مورد نقض و ابرام فراوانی قرار گرفته و هدف اشکالات و شبهات گوناگونی واقع شده است.

قلمرو اختیارات فقیهان

در محدوده و قلمرو اختیارات «ولی فقیه» شش نظریه وجود دارد که عبارتند از:

الف- نظریه ولایت مقیده (ولایت تصرف در قضا، فتوا و امور حسبيه)

این گروه از فقیهان معتقدند که محدوده اختیارات ولی فقیه عبارت است از: الف- تصرف در افتا، یعنی استنباط احکام شرعی بر اساس دلایل اجتهادی تفصیلی که در نتیجه، کار شخص مفتی، ارشاد مردم با احکام الهی است؛ ب- تصرف در قضا، یعنی داوری و قضاوت با تکیه بر احکام شریعت، به منظور از بین بردن خصومت ها و اختلافات میان مسلمانان، جهت احقاق حقوق آنها؛ ج- تصرف در امور حسبيه. آیت اله خویی از مدافعان این نظریه است. ایشان می فرماید: «...أنّ ما استدل به على الولاية المطلقة في عصر الغيبة غير قابل للاعتماد عليه و من هنا قلنا بعدم ثبوت الولاية له إلا في موردین و هما الفتوى و القضاء» (خویی، ۱۴۱۸: ۴۱۸).

غالب فقیهان از ابتدای عصر فقاقت تا کنون، این موارد ذکر شده را در زمان غیبت، از وظایف فقیهان بر شمرده اند؛ اگر چه در مورد گستره ولایت در امور حسبه، از محدود گرفته تا اختیارات وسیع و گسترده، نظراتشان با یک دیگر متفاوت است. در مورد اجرای حدود هم - که در رابطه ولایت عامه فقیه است - در بین فقیهان، مخالفانی وجود دارد، مثلاً همان طور که بیان شد مرحوم شیخ انصاری پس از آن که این سه وظیفه را با نام «منصب» یاد کرده، دو منصب افتا و قضا را بدون تردید برای فقیه ثابت دانسته، اما منصب سوم، یعنی ولایت تصرف در اموال و انفس را مورد تأمل قرار داده است و احتمال می دهد که مسأله اجرای حدود از وظایف اختصاصی امام معصوم (ع) باشد و ثبوت آن را در عصر غیبت

مشکوک است. لذا با توجه به اصل اولی جاری در مسأله ولایت، بنا را بر ثابت نبودن آن می گذارد. ایشان در باره مقام سوّم تا حدودی به تفصیل سخن می گوید و در نهایت، قلمرو ولایت فقیه را در این مقام، محدود می انگارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۵۴۵).

شیخ انصاری پس از بیان دو نوع «ولایت»، نوع استقلالی آن را که (ولی) بتواند در امور مربوط به جان و مال مردم و مصالح آنان تصرف کند، به مقتضای دلایل قطعی، ویژه پیامبر(ص) و امامان و نایبان خاص آنان دانسته و در توانایی دلایل ولایت فقیه، برای اثبات این نوع ولایت، تردید می کند، اما ولایت اذنیه را محدود به دو شرط می داند:

۱. مشروعیت آن بستگی به اذن خاص امام معصوم (ع) نداشته باشد.

۲. مسئولیت آن، به طور عام یا خاص، به فرد یا گروهی واگذار نشده باشد؛ در مقام استدلال بر جواز ولایت اذنیه برای فقیه، می نویسد: «واما وجوب الرجوع الى الفقيه في الامور المذكورة، فيدل عليه مضافاً من جعله حاكماً كما في مقبولة ابن حنظله الظاهر في كونه كسائر الحكام المنصوبه في زمان النبي(ص) والصحابة في الزام الناس بإرجاع الأمور المذكورة اليه والإنتهاء فيها إلى نظره بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان حاكماً وجوب الرجوع في الأمور العامه المطلوبه للسلطان إليه وإلى ماتقدم من قوله مجاری الأمور بيد العلماء بالله الأمانة على حاله و حرامه، التوقيع المروي... في جواب مسائل إسحاق بن يعقوب... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواه حديثنا فإنهم حجتي عليكم و انا حجة الله...» (همان منبع: ۵۵۴).

اگر در روایات دقت شود، روشن می شود که سیاق و صدر و ذیل آن ها در مقام بیان وظیفه فقیهان از نظر احکام شرعی می باشد، ولی همسان بودن ولایت آنان را با پیامبر(ص) و امامان معصوم (ع) نسبت به اموال و انفس ثابت نمی کند. بنا بر این، شیخ انصاری برای فقیه جامع الشرایط، تنها ولایت اذنیه را می پذیرد.

ب- نظریه ولایت در چارچوب احکام فرعی الهی

طرفداران این نظریه معتقدند که اعمال ولایت فقیه تنها در حوزه احکام فرعی تحقق می یابد و فقیه در خارج از این محدوده از هیچ ولایتی برخوردار نیست. پس گستره ولایت فقیه، علاوه بر امور حسبه و قضا، زعامت سیاسی را نیز شامل می شود؛ اما در چارچوب احکام اولیه و ثانویه. لذا یک فقیه نمی تواند احکام حکومتی خارج از احکام فرعی صادر نماید. آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی از جمله طرفداران این نظریه است. یکی از نویسندگان در باره اندیشه سیاسی آیت الله گلپایگانی می نویسد: «از نظر ایشان، در زمان غیبت امام زمان (عج) در صورت امکان باید حکومت اسلامی تشکیل شود. او در کتاب «مجمع المسائل» به تلازم اعتقاد به ولایت امامان معصوم (ع) و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت اشاره می کند و در ترسیم شکل حکومت، عنصر ولایت فقیه را به عنوان اصلی ترین نسخه نظام اسلامی معرفی می کند... وی تأکید می کند که اختیار فقیهان عادل فراتر از چارچوب احکام اولیه و ثانویه نیست؛ او ولایت مطلقه را نمی پذیرد» (هاشمیان فر، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

ج- نظریه ولایت مطلقه فقیه

عده ای از فقیهان بر این باورند که محدوده اختیارات ولی فقیه، محدود به برخی از امور، از قبیل حسبه، قضا و غیره نیست، بلکه حوزه وظایف آن ها تمام اموری است که برای پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در مقام حاکم، لازم بوده است، مگر مواردی که به دلیل خاص در شمار ویژگی آنان باشد؛ زیرا آن موارد به جنبه شخصیتی و مقام عصمت آن ها مربوط می شود. بنا بر این، حوزه اختیارات ولی فقیه، ولایت و سرپرستی امت اسلامی خواهد بود؛ یعنی آن چه در محدوده مصالح عمومی جامعه هست، از قبیل تشکیل نظام حکومتی، تدبیر امور سیاسی و کشورداری، گردآوری مالیات ها و صرف آن در مصالح عامه، اجرای حدود و احکام شرع، صدور فرمان جنگ و صلح، حفظ مرزها و نظم بلاد و... جزء اختیارات

ولی فقیه است. شاید پیش‌تاز این نظریه را شیخ مفید بدانیم، که می‌گوید: «و إذا عدم السلطان العادل... كان لفقهاء أهل الحق من ذوی الرأی و العقل و الفضل أن يتولوا ما تولاه السلطان، فإن لم يتمكنوا من ذلك فلا تبعه عليهم فيه» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۷۶).

این قسم از ولایت یا مسئولیت مطلقه، همه فقیهان را شامل نمی‌شود، بلکه به برترین فقیه واجد شرایطی در یک زمان اختصاص دارد که اولاً، اجتهاد مطلق دارد و همه ابعاد اسلام را به خوبی می‌شناسد؛ ثانیاً، از عدالت و امانتی در خور جامعه اسلامی بهره‌مند است که او را از کج روی‌ها و هواپرستی‌ها دور می‌سازد و ثالثاً، دارای شناخت دقیق زمان و درک شرایط جامعه، هوش و استعداد بسیار، قدرت مدیریت، شجاعت و تدبیر است؛ چنین فقهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب، پس از فحص و جستجوی فراوان شناسایی کرده و به مردم معرفی می‌نمایند و سپس بر بقا و دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص برگزیده نظارت دارند (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۵۵۴).

مروحوم نراقی در عوائدالایام می‌نویسد: «هر آنچه که پیامبر و امامان (ع) که رؤسای مردم و دژهای اسلام هستند، در آن ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر آن چه که دلیل اجماع، نص و غیره خارج کرده باشد و هر فعلی که مربوط به بندگان در دنیا و آخرت باشد و بایستی انجام گیرد و به ضرورت انجام آن یا اذن آن علم داشته باشد، انجام آن، وظیفه فقیه است» (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶).

شاید تنها فقهی که در قرن حاضر، این قول را در بُعد نظری و عملی به اوج خود رسانیده است، امام خمینی باشد. ایشان در این باره می‌فرماید: «در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر (ص) و امامان پس از او... محسوب می‌شود، در مورد فقیهان عادل نیز معتبر است» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۶۴). ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «فیکون لهم فی الجهات المرتبطة بالحکومه، کل ما کان لرسول الله و الأئمه من بعده، صلوات الله علیهم اجمعین، و لایلزم من ذلك ان تكون رتبتهم کرته الإنبیاء أو الأئمه (ع) فإن فضائل المعنویه أمر لایشارکهم (ع) فیه غیرهم» (همان منبع: ۲۵).

امام خمینی در تبیین و تثبیت نظریه ولایت مطلقه فقیه، افزون بر آن چه ذکر شد، بر این باور است که این توهّم که اختیارات حکومتی رسول کرم (ص) بیش‌تر از حضرت امیر (ع) بوده و یا اختیار حکومتی حضرت امیر (ع)، بیش از فقیه است، باطل و غلط است؛ البته فضایل حضرت رسول (ص) و پس از ایشان حضرت علی (ع) بیش از همه عالم است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد (همان منبع: ۴۸۸).

د- نظریه نظارت فقیه

طرفداران این نظریه می‌گویند: دین نسبت به امور اجتماعی بی تفاوت نیست و حکومت باید دینی باشد، اما شیوه حکومت دین، منحصر در ولایت مطلقه فقیه نیست، بلکه با نظارت فقیه نیز حکومت دینی حفظ می‌شود و احکام دین در جامعه جریان پیدا می‌کند. این دیدگاه، شأن فقیه را نظارت و پاسداری از ارزش‌های اسلامی دانسته که در زمان مناسب با تذکر خیرخواهانه و انتقاد سازنده خود، از انحرافات جلوگیری می‌کند؛ زیرا مهم‌ترین مسئولیت فقیه در جامعه اسلامی نظارت بر عمل کرد دولت و کسب اخبار و اطلاعات نسبت به پابندی مسئولین اصلی نظام و کلیه دستگاه‌های اجرایی، به اصول و ارزش‌های دینی است.

این دیدگاه معتقد است: فقیهان در مسائل اجرایی حکومت، هیچ گونه نقش ایجابی و اجرایی ندارند و همچنین، هیچ مقامی را عزل و نصب نمی‌نمایند، بلکه اداره جامعه به دست خود مردم و نمایندگان کارشناس آن‌ها است و فقیهان تنها متناسب با دانششان، بر رعایت احکام شرع و پیگیری اهداف دین، نظارت حقوقی دارند. بنا بر این، برنامه ریزی، اداره و تدبیر امور مختلف مردم بر عهده متخصصان و کارشناسان است و فقیهان صرفاً بر کار آن‌ها نظارت دارند؛ اما نظارت فقیهان در حوزه قانون‌گذاری، به این است که کلیه قوانین مصوب نمایندگان مردم از حیث احراز عدم ناسازگاری با احکام شرع، می‌بایست به تأیید فقیهان برسد. بر این اساس، نظارت فقیه، امری تشریفاتی نیست و بر روند اداره جامعه تأثیر جدی دارد. لذا از یک سو با نظارت عالیه حقوقی، اسلامیت نظام تأمین می‌شود و از سوی دیگر، فقیهان، بی‌جهت خود را در امور کارشناسی و تخصصی که بیرون از صلاحیت آنان است درگیر نمی‌کنند. به علاوه، اقتدار و قداست دین را در جامعه حفظ می‌کنند (کدیور، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

آیت الله نائینی معتقد به نظارت فقیه بود. او از انقلاب مشروطه حمایت کرد و خواهان دولتی بود که در رأس هرم قدرت آن، نمایندگان مردم باشند، ولی نمایندگان مراجع دینی بر آن ها نظارت کنند. ایشان در حمایت از انقلاب مشروطه و پاسخ به شبهات دینی، در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، کتاب «تنبيه الأُمّه و تنزیه المله» را نوشت.

آیت الله سید محمد باقر صدر نیز معتقد است، امر حکومت و اداره کشور در زمان غیبت، از سوی خداوند به مردم و اهل خبره و متخصص، واگذار شده است (صدر، ۱۳۸۸: ۱۷۱). در ادامه می گوید: «شأن عالمان دینی به تبلیغ و تفسیر منحصر نشده است، بلکه آن ها عهده دار شأن «الشهاده» هستند، یعنی شاهد و ناظر چگونگی تصویب قوانین و اجرای امورند و در صورت مشاهده خلاف، در صدد اصلاح آن برخوانند آمد» (همان منبع). ه- نظریه وکالت فقیه

وکالت فقیه، عنوان نوعی رهبری بر جامعه اسلامی است، که مردم مسلمان، برای خود رهبری را برگزیده و حق تصرف و سرپرستی شئون عمومی خویش را به وی می سپارند. این نظریه بر پایه چند اصل کلی استوار شده است:

۱. در عصر غیبت، از جانب خداوند متعال، نصبی به عنوان دولت و رهبری بر جامعه، صورت نگرفته و یا اگر هم صورت گرفته باشد، ادله چنین نصبی به ما نرسیده است.

۲. انسان ها به دلیل تسلط بر اموال و نفوس خود، حق دارند که برای حکومت بر خویش، فرد اصلی را برگزیده و به حکومت بگمارند.

۳. ولایت و حکومت، نوعی قرارداد و معاهده اجتماعی است.

۴. ادله این نوع از رهبری اجتماعی، آیات مشورت در امر ولایت و حکومت، توصیه و ترغیب پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) بر لزوم مشورت با مردم در امور حکومتی، خطاب به «ناس» در آیات و روایات پیرامون مسائل اجتماعی و ضرورت تعیین رهبر در هر اجتماعی، حتی جامعه سه نفره می باشد» (منتظری، ۱۳۷۴: ۳۰۴).

و- نظریه وکالت حکیم

این نظریه، مشابه نظریه قبل است و تنها «حکیم» به جای «فقیه» قرار داده شده است. ارکان این نظریه عبارتند از:

۱. شکل گیری این نظریه از مالکیت اختصاصی انسان بر مایملک خود، آغاز می شود؛ به این معنا که یکی از حقوق طبیعی انسان، مالکیت بر مکان زیست طبیعی خود است؛ اما علاوه بر مکان کوچک و کاملاً اختصاصی، محیط پهناور زیست طبیعی که لازمه تداوم زندگی انسان است، به طور مشترک مورد استفاده همگان واقع شده و طبعاً به صورت مشاع، مالکیت جمعی بدان پیدا می شود (حائری یزدی، ۱۹۹۴: ۹۷).

۲. مالکیت شخصی مشاع انسان ها، حق اعمال مالکیت برای آنان ایجاد می کند. بخشی از این اعمال مالکیت، تأمین امنیت و نظام امنیتی محیط زیست طبیعی مشاع است که نام آن مدینه خواهد بود (همان منبع: ۵۵).

۳. حکومت به معنای فن کشورداری، همان حکمت و علم تصدیقی به مسائل سیاسی و اقتصادی مملکت است؛ زیرا کشورداری و سیاست مدن از شاخه های حکمت و عقل عملی به حساب می آید و به معنای فرماندهی و سلطنت بر زیردستان نیست (همان منبع: ۵۵).

۴. در راه انجام و اعمال حق مالکیت شخصی و مستقل مشاع، عقل عملی و نیروی اندیشمندانه انسان، او را به دو راه حل به هم پیوسته رهنمون می سازد:

الف. وکالت دادن به شخص یا هیأتی، جهت هموار کردن راه های بهتر همزیستی مسالمت آمیز.

ب. توسل به حاکمیت اکثریت بر اقلیت، اگر احیاناً در این گزینش، اتفاق آرای مالکان مشاع فراهم نگردد، تنها راه حل این است که اکثریت به وکالت یا تحکیم، رأی دهند و قهراً در این راه، حاکمیت اکثریت و اقلیت، به این معنا خواهد بود که اقلیت رأی اکثریت را در زمینه عدم حصول اتفاق آرا پذیرفته است و در نتیجه پذیرش رأی اکثریت از سوی اقلیت، به دست آوردن اتفاق آرای همگان خواهد بود (همان منبع: ۱۰۷).

۵. حکومت جز نوعی وکالت از سوی شهروندان به شخص یا اشخاصی به نام هیأت حاکمه، بیش نیست و وکیل، جایگزین اصیل موکل می‌باشد؛ همچنین ماهیت وکالت، یک قرارداد و عقد است که هیچ‌گونه الزام برای موکل یا موکلان به وجود نمی‌آورد؛ یعنی هرگاه، هر زمان و در هر وضعی که باشد، موکل یا موکلین می‌توانند، وکیل خود را معزول و دیگری را منصوب کنند (همان منبع: ۱۳۱).

۶. در عناصر تحلیل نبوت و امامت به کوچک‌ترین چیزی که بتوان سیاست را از آن استخراج و استنباط نمود، برخورد نمی‌کنیم؛ چرا که یکی (نبوت و امامت) از علم فعلی ربوبی، برخاسته و از طریق وحی تحقق عینی و تجربی می‌یابد و آن دیگری (حکومت و سیاست)، صرفاً یک پدیده مردمی است که از نهاد خواسته مردم وجود اعتباری و قراردادی پیدا می‌کند (همان منبع: ۱۴۲).

۷. بین فقاہت و اداره امور مملکت، رابطه منطقی وجود ندارد؛ بلکه برای اداره امور اجتماعی، عقل عملی جامعه، گروهی را که دلسوزتر و آشناتر به اداره جامعه هستند، انتخاب کرده و حاکمیت را به آن‌ها واگذار می‌کند؛ طبیعتاً از آنجا که سیاست و اداره نظام اجتماعی از مقولات عقل عملی است و آن نیز در دایره علم فلسفه (حکمت عملی) قرار دارد، حکیم یا فیلسوف، شایسته‌ترین فرد برای اداره کشور است (همان منبع: ۱۴۳).

۸. اگر پیامبران به خصوص پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) مبادرت به تشکیل حکومت نمودند، نه از باب آن که پیامبر و امام بودند؛ بلکه این مقام سیاسی از سوی مردم به آنها عرضه شده است و مردم هر عصر، موظفند به داناترین و شایسته‌ترین فرد یا افراد برای اداره جامعه، مراجعه کنند و مردم آن عصر بسی سعادتمند بودند که با پیامبر یا امام معاصر بوده و زمام اداره جامعه خویش را به آنان سپرده‌اند (همان منبع: ۱۴۴).

تصویر تزامم ولایت فقیهان

از مجموع شش نظریه فوق، تنها در یک صورت موضوع تزامم متصور است و آن صورتی است که اولاً، ما همه فقیهان واجد شرایط را منتصب از طرف امام معصوم (ع) بدانیم و ثانیاً، ما قائل به ولایت مطلقه باشیم و برای فقیه اختیارات گسترده‌ای را ترسیم کنیم. در مورد منصب فتوا، هر فقیه واجد شرایطی، در دوران غیبت، به دلیل فقاہتی که دارد، حق تصدی منصب افتا را داشته و می‌تواند در مسائل فردی و موضوعات استنباطی که مردم بدان نیازمندند، فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکال و خلافتی برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است (انصاری، ۱۳۷۴: ۳۰).

در مورد منصب قضا و دادرسی نیز، هر فقیه واجد شرایطی، حق دارد تا در دوران غیبت، به حل و فصل دعاوی و مرافعات مردم بپردازد و بر اساس فتوای خویش قضاوت و دادرسی کند. این منصب نیز بدون هیچ اختلافی برای همه فقیهان واجد شرایط ثابت است (همان منبع). در میان منصب های فقیهان، مهم ترین و اساسی ترین آن‌ها منصب ولایت است؛ زیرا این منصب سرمنشأ و خاستگاه سایر منصب‌ها و اختیارات فقیهان بوده و مربوط به اساسی ترین و بنیادی ترین نهاد حکومت است. لذا مورد نقض و ابرام فراوان و اشکالات گوناگون، از جمله تزامم ولایت‌ها قرار گرفته است.

تزامم فقیهان در منصب ولایت

تزامم منصب فقیهان در امر ولایت، در دو مقام مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

الف- تزامم ولایت‌ها در صورت عدم وجود تشکیلات حکومتی

از بررسی سخنان فقیهان چنین استفاده می‌شود که هرگاه تشکیلات حکومتی وجود نداشته باشد، به حکم ادله ولایت فقیه، تمامی فقیهان واجد شرایطی که در یک زمان وجود دارند، دارای ولایتند. لذا هر یک از آن‌ها تا جایی که برایش مقدور باشد باید به انجام وظیفه بپردازد؛ از جمله، به جمع‌آوری مالیات، خمس، زکات و خراج اقدام نموده و آنها را در مسیر مصالح مسلمانان صرف کند. همچنین به دادرسی و اجرای حدود بپردازد؛

چرا که در صورت عدم امکان تشکیل حکومت، ولایت آن ها ساقط نمی شود و هر فقیه باید در حد توان و قدرت خویش، به انجام وظایفش نسبت به مصالح مسلمانان، از باب تصدی امور حسبیه و یا منصوب بودن از جانب خداوند بپردازد.

امام خمینی در این زمینه می فرماید: «اگر برای هیچ یک از فقیهان تشکیل حکومت میسر نشد، منصب آن ها ساقط نمی شود، اگرچه در تأسیس حکومت معذورند. با این حال، هر یک از آن ها بر امور مسلمانان، از بیت المال گرفته تا اجرای حدود، حتی بر نفوس مسلمانان، چنانچه حکومت اقتضای تصرف در آن را بدهد، ولایت دارند. لذا بر فقیهان واجب است که در صورت امکان، اجرای حدود کنند، صدقات، مالیات و خمس بگیرند و آن را در مسیر مصالح مسلمانان و فقیران و دیگر نیازمندی های مسلمانان و اسلام مصرف کنند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۲۴).

ب- تزامم ولایت ها در صورت وجود تشکیلات حکومتی

پس از تشکیل حکومت اسلامی، در صورتی که فقیهان متعدد واجد شرایط، در یک عصر وجود داشته باشند، مسأله تعدد و تزامم ولایت ها مطرح می شود؛ زیرا بر اساس ادله ولایت فقیه، منصب ولایت برای تمام فقیهان واجد شرایط ثابت است. لذا وقتی در یک عصر، چند فقیه جامع الشرایط داشته باشیم، طبیعی است که همه آنان دارای منصب ولایت خواهند بود. در نتیجه ولایت های متعدد و تزامم ولایت ها پیش خواهد آمد، که فقیهان آن را تحت عنوان «مزاحمه الفقیه لفقیه آخر» (همان: ۶۸۷) و یا «مزاحمه الولی» (روحانی، ۱۴۲۹: ۳۴۱) و عناوینی مشابه آورده اند.

تزامم احکام در مقام اجرا

احکام گسترده اسلام، تا زمانی که به مقام عمل و اجراء درنیامده باشند، هرگز گرفتار مانع و مزاحمی نمی شوند؛ اما در مقام اجرا، به دلیل آن که عالم طبیعت و حرکت، عالم تضاد و مزاحمت است، دچار تزامم می گردند. به عنوان مثال، «وجوب نجات غریق» و «حرمت عبور بی اجازه از ملک غیر»، دو حکم شرعی اند که در مقام ثبوت یا اثبات شرعی، هیچ گونه اصطکاک با هم ندارند، ولی در مقام عمل، ممکن است دچار تزامم گردند.

«تزامم»، به این معناست که در یک زمان، تحقق دو یا چند دستور دینی امکان پذیر نباشد و اجرای هر یک، سبب ترک دیگری گردد. در چنین مواردی، جز فدا کردن دستور مهم و عمل نمودن به دستور مهم تر، چاره ای وجود ندارد. قاعده «تقدیم اهم بر مهم»، قاعده ای عقلی است که همه انسان های عاقل آن را ادراک می کنند و بدان ملتزم می باشند و در تزامم وظایف فردی خود، به آن عمل می کنند و کار کم اهمیت را فدای کار پراهمیت می سازند. رفع تزامم از احکام اسلامی، کاری بسیار دشوار است و دو ویژگی را در شخص رهبر و حاکم اسلامی می طلبد: یکی آگاهی به زمان و مصلحت نظام اسلامی، و دیگری شناخت حکم مهم تر که در سایه اجتهاد مطلق فقیه و دیگر شرایط لازم او محقق می شود.

بنابراین، وقتی که دستورهای اسلام در سطح جامعه پیاده می گردد، به طور طبیعی مواردی پیش می آید که لازم است بعضی از قوانین، به صورت موقت اجرا نگردند و با تعطیل شدن آن ها، قوانین مهم تر تحقق یابند و این مسأله، هیچ ربطی به تغییر احکام اسلامی ندارد؛ زیرا هیچ یک از واجبات، محرمات، مکروهات، مستحبات، و یا مباحات اسلام، قابل تغییر نیستند. حلال و حرام رسول اکرم (ص) تا روز قیامت ثابت است: «حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة» (زنجانی، ۱۳۳۳: ۵۸) و آن چه را که امامان (ع) پس از ارتحال حضرت رسول (ص) در تقیید یا تخصیص حکمی بیان فرموده اند، همه از باب وراثت از رسالت و در جهت تبیین ویژگی های احکام صادره است.

حکم حاکم اسلامی و فقیه جامع الشرایط، همگی در حیطه اجرای احکام الهی است، نه در اصل احکام؛ و اگر در موارد تزامم، طبق حکم ولی فقیه، انجام یک واجب بر ترک یک حرام مقدم می شود، از باب تغییر احکام یا تقیید و تخصیص آن ها نیست، بلکه به دلیل تزامم و از باب مقدم شدن حکم مهم تر بر حکم کم اهمیت تر است. به عنوان مثال؛ حکم تاریخی میرزای شیرازی در حرمت استعمال تنباکو که فرمودند: «الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان (صلوات الله وسلامه علیه) است» (زنجانی، ۱۳۳۳: ۵۸)، به دلیل آن بود که

در آن زمان، حلال بودن استعمال تنباکو، مزاحم حکم «وجوب حفظ اسلام و مسلمانان از تسلط و استیلای کافران» بود و اگر مردم بر اساس حلال بودن تنباکو، آن را استعمال می کردند، سبب تسلط کافران بر جامعه اسلامی می شد لذا به جهت «وجوب دفع تسلط کافران» حلیت تنباکو به طور موقت و تا زمانی که سبب استیلای کافران بود، تعطیل شد.

اگر طبیب حاذق و دلسوز، شخصی را از استفاده برخی خوردنی های حلال منع می کند و یا در موردی که علاج او منحصر در مصرف داروی نجس و حرام است، دستور خوردن آن را می دهد، در این موارد، آن طبیب، نه حلال را حرام کرده است و نه نجس را حلال و پاک گردانیده، بلکه او فقط ضرورت نخوردن حلال مشخص یا خوردن حرام معین را بیان می کند و از روی اضطرار، خوردن یا نخوردن چیزهایی را دستور می دهد و این دستورها، تنها در محدوده عمل است، نه در محدوده علم و حکم شرعی.

فقیه جامع الشرایط نیز هیچ دخالتی در محدوده قانون گذاری و جعل احکام دینی ندارد و نمی تواند به مصلحت خود آنها را کم یا زیاد کند. آنچه در اختیار اوست، اجرای قوانین الهی است که اگر این قوانین بدون تزامم قابل اجرا باشند، مشکلی وجود ندارد و هیچ حکمی از احکام الهی، حتی به صورت موقت، تعطیل نمی شود؛ اما اگر اجرای یک قانون، منجر به تزامم آن قانون با قوانین دیگر شد، ولی فقیه، بر اساس مصلحت نظام اسلامی و نیز بر اساس جایگاه هر حکم از نظر اهمیت، حکم برتر و مهم تر را مقدم می دارد و آن را اجرا می کند و حکم مزاحم با آن را به طور موقت و تا زمانی که تزامم وجود دارد، تعطیل می نماید و پس از رفع تزامم، بلافاصله، حکم تعطیل شده را به اجرا در خواهد آورد.

از این رو، حاکم اسلامی در عصر غیبت امام زمان (عج)، همانند دیگر مسلمانان، بنده محض و تسلیم مطلق قوانین خداست و برای اجرای همه جانبه آن قوانین تلاش می کند و اگر در موارد تزامم، یکی از احکام را تعطیل می کند، اولاً بر اساس قاعده عقلی و نقلی «تقدیم اهم بر مهم» است و ثانیاً تعطیل حکم، به معنای اجرا نشدن آن به طور موقت است و هیچ گاه سبب تغییر در احکام خداوند نمی شود.

ولی فقیه، موظف است نظام اسلامی را برای اجرای احکام تشکیل دهد و برای این منظور، اگر حکمی از احکام را مانع اصل نظام اسلامی و مضر به حال مسلمانان دانست، موقتاً آن را تعطیل می نماید و این، همان است که امام خمینی (قدس سره) در یکی از بیانات خود فرمودند:

«حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند؛ حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام، باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (صحیفه امام: ۴۵۳).

تصویر تزامم ولایت فقیهان

از مجموع شش نظریه فوق، تنها در یک صورت موضوع تزامم متصور است و آن صورتی است که اولاً، ما همه فقیهان واجد شرایط را منتصب از طرف امام معصوم (ع) بدانیم و ثانیاً، ما قائل به ولایت مطلقه باشیم و برای فقیه اختیارات گسترده ای را ترسیم کنیم. در مورد منصب فتوا، هر فقیه واجد شرایطی، در دوران غیبت، به دلیل فقهاتی که دارد، حق تصدی منصب افتا را داشته و می تواند در مسائل فردی و موضوعات استنباطی که مردم بدان نیازمندند، فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکال و خلاقی برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است (انصاری، ۱۳۷۴: ۳۰).

در مورد منصب قضا و دادرسی نیز، هر فقیه واجد شرایطی، حق دارد تا در دوران غیبت، به حل و فصل دعاوی و مراعات مردم بپردازد و بر اساس فتوای خویش قضاوت و دادرسی کند. این منصب نیز بدون هیچ اختلافی برای همه فقیهان واجد شرایط ثابت است (همان). در میان منصب های فقیهان، مهم ترین و اساسی ترین آن ها منصب ولایت است؛ زیرا این منصب سرمنشأ و خاستگاه سایر منصب ها و اختیارات

فقیهان بوده و مربوط به اساسی ترین و بنیادی ترین نهاد حکومت است. لذا مورد نقض و ابرام فراوان و اشکالات گوناگون، از جمله تزامم ولایت ها قرار گرفته است.

تزامم فقیهان در منصب ولایت

تزامم منصب فقیهان در امر ولایت، در دو مقام مورد بحث و بررسی قرار می گیرد:

الف- تزامم ولایت ها در صورت عدم وجود تشکیلات حکومتی

از بررسی سخنان فقیهان چنین استفاده می شود که هرگاه تشکیلات حکومتی وجود نداشته باشد، به حکم ادله ولایت فقیه، تمامی فقیهان واجد شرایطی که در یک زمان وجود دارند، دارای ولایتند. لذا هر یک از آن ها تا جایی که برایش مقدور باشد باید به انجام وظیفه بپردازد؛ از جمله، به جمع آوری مالیات، خمس، زکات و خراج اقدام نموده و آنها را در مسیر مصالح مسلمانان صرف کند. همچنین به دادرسی و اجرای حدود بپردازد؛ چرا که در صورت عدم امکان تشکیل حکومت، ولایت آن ها ساقط نمی شود و هر فقیه باید در حد توان و قدرت خویش، به انجام وظایفش نسبت به مصالح مسلمانان، از باب تصدی امور حسیبه و یا منصوب بودن از جانب خداوند بپردازد.

امام خمینی در این زمینه می فرماید: «اگر برای هیچ یک از فقیهان تشکیل حکومت میسر نشد، منصب آن ها ساقط نمی شود، اگرچه در تأسیس حکومت معذورند. با این حال، هر یک از آن ها بر امور مسلمانان، از بیت المال گرفته تا اجرای حدود، حتی بر نفوس مسلمانان، چنانچه حکومت اقتضای تصرف در آن را بدهد، ولایت دارند. لذا بر فقیهان واجب است که در صورت امکان، اجرای حدود کنند، صدقات، مالیات و خمس بگیرند و آن را در مسیر مصالح مسلمانان و فقیران و دیگر نیازمندی های مسلمانان و اسلام مصرف کنند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۲۴).

ب- تزامم ولایت ها در صورت وجود تشکیلات حکومتی

پس از تشکیل حکومت اسلامی، در صورتی که فقیهان متعدد واجد شرایط، در یک عصر وجود داشته باشند، مسأله تعدد و تزامم ولایت ها مطرح می شود؛ زیرا بر اساس ادله ولایت فقیه، منصب ولایت برای تمام فقیهان واجد شرایط ثابت است. لذا وقتی در یک عصر، چند فقیه جامع الشرایط داشته باشیم، طبیعی است که همه آنان دارای منصب ولایت خواهند بود. در نتیجه ولایت های متعدد و تزامم ولایت ها پیش خواهد آمد، که فقیهان آن را تحت عنوان «مزاحمه الفقیه لفقیه آخر» (همان منبع: ۶۸۷) و یا «مزاحمه الولی» (روحانی، ۱۴۲۹: ۳۴۱) و عناوینی مشابه آورده اند. دلیل ها و راه حل های عدم جواز مزاحمت برای فقیه حاکم

الف- عدم ملازمه بین فقاها و ولایت

یکی از اندیشمندان معتقد است: برای صلاحیت و شایستگی مقام رهبری، دو شرط اساسی لازم است:

شرط اول: توانایی گسترده و همه جانبه سیاسی او است، که از تمامی پیچ و خم های سیاست و ابعاد گوناگون آن با خبر باشد؛ این یک شرط عقلایی است که در تمامی رهبران سیاسی شرط است.

شرط دوم: توانایی عمیق فقهاتی او است، که دقیقاً از دیدگاه های اسلام در امر زعامت آگاه باشد؛ و این یک شرط طبیعی است که در رهبر مسلمانان باید باشد. دلیل های مطرح شده در زمینه «ولایت فقیه»، فقاها را شرط زعامت و رهبری دانسته است، بدین معنی که برای زعامت سیاسی، کسانی صلاحیت دارند که علاوه بر صلاحیت های لازم، دارای مقام فقاها نیز باشند و از دیدگاه های اسلام در رابطه با زعامت و سیاست مداری آگاهی کامل داشته باشند و این طبق رهنمودی است که در کلام امیر مؤمنان (ع) آمده است که فرمود: «إن أحق الناس بهذا الأمر أقرهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه» (معرفت، ۱۳۷۷: ۶۷).

در این رهنمود، دو توانایی والا شرط شده است:

توانایی نخست (توانایی سیاسی)، یک شرط عقلایی است که در تمامی رهبران سیاسی جهان، عقلاً و عرفاً شرط است و اساسی ترین شرط شایستگی رهبران سیاسی را تشکیل می دهد و توانایی دوم، که توانایی فقهی است، نیز یک شرط کاملاً طبیعی است و یک مسئول سیاسی عالی

رتبه در جامعه اسلامی، باید از دیدگاه های اسلام در ابعاد مختلف سیاست گذاری با خبر باشد؛ زیرا بر جامعه ای حکومت می کند که اساساً اسلام بر آن حاکم است. لذا بایستی خواسته های اسلام را در سیاست گذاری، از روی آگاهی کامل، مورد عنایت قرار دهد. (همان منبع: ۶۸).

ایشان در ادامه می نویسند: «روشن گردید که فقهات به عنوان یکی از دو شرط اساسی در حکومت اسلامی مطرح گردیده، اما هرگز به عنوان علت تامه مطرح نبوده است، تا ولایت، لازمه جدایی ناپذیر فقهات بوده و در نتیجه هر فقیه‌ی بالفعل دارای مقام ولایت باشد. لذا فقهات صرفاً شرط ولایت است، نه این که زعامت لازمه فقهات باشد. بنا بر این، در نظام اسلامی، هرگز برخورد ولایت ها به وجود نمی آید. پس ما به تعداد فقیهان، حاکم سیاسی نخواهیم داشت و مشکلی به نام «نابسامانی» پیش نمی آید» (همان منبع).

ب- دلیل های شیخ انصاری بر عدم جواز مزاحمت

۱. استناد به تعلیلی که امام (ع) در ذیل توقیع شریف بدان اشاره کرده و می فرماید: «فإنهم حجتی علیکم...»؛ یعنی فقیهان حجت من بر شما هستند. در این جا اگر منظور امام (ع) صرف جواز شرعی و تکلیفی، نظیر جواز تصرف پدر و جد بود، بجا بود که بفرماید: «فإنهم حجه الله علیکم»، ولی تعبیر به «حجتی» کرده؛ یعنی اینان، از ناحیه من بر شما حجت می باشند و این بدان معنا است که در هر چه من حجت بودم، آن ها نیز حجت و مرجع امورند و همان طور که اگر امام (ع) حضور داشت، کسی حق مزاحمت با وی را نداشت، پس با منصوب شدگان از طرف امام (ع) نیز، کسی حق مزاحمت ندارد (محمدی خراسانی، ۱۳۹۱: ۴۱۵).

۲. دلیل دیگر شیخ انصاری، مبنی بر این که مزاحمت فقیه‌ی با فقیه دیگر جایز نیست و اگر فقیه‌ی زودتر اقدام کرد و وارد یک عمل ولایی شد، فقیهان دیگر حق دخل و تصرف در کار وی را ندارند، این است که جواز مزاحمت، مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام مصالحی است که بر عهده حاکمان شرع نهاده شده است؛ زیرا آنان برای حفظ مصالح کودکان، دیوانگان، ناتوانان و... مجوز ولایت بر تصرف در اموال پیدا کرده اند و اگر بنا بر جواز مزاحمت باشد و هر فقیه‌ی بخواهد به سلیقه و میل خود تصرف نماید، نقض غرض شده و نظام این مصلحت ها مختل می گردد و حتماً آن محذور اختلال نظام پیش می آید، که به هیچ وجه، منظور و مطلوب شارع مقدس نیست، بلکه امری مغضوب خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۵۷۲).

شیخ انصاری پس از بیان دو دلیل فوق، در مقام نتیجه گیری می فرماید:

«و کیف کان، فقد تبین مما ذکرنا عدم جواز مزاحمه فقیه لمثله فی کلّ إلزام قولیّ أو فعلیّ یجب الرجوع فیه إلی الحاکم، فإذا قبض مال الیتیم من شخص أو عین شخصاً لقبضه أو جعله ناظرّاً علیه، فلیس لغیره من الحکام مخالفه نظره؛ لأنّ نظره کنظر الإمام» (همان منبع: ۵۷۳).

تفاوت میان باب قضاوت و ولایت از حیث تزام

مرحوم شیخ انصاری در ادامه این بحث می فرماید: «و أما جواز تصدی مجتهد لمرافعه تصداها مجتهد آخر، قبل الحکم فیها إذا لم یعرض عنها بل بنی علی الحکم فیها، فالآن وجوب الحکم فرع سؤال من له الحکم» (همان).

این بخش از سخن مرحوم شیخ انصاری به این دلیل است که گویا کسی می پرسد: پس چرا در باب قضاوت فرمودید که مزاحمت جایز است و تا زمانی که فقیه و قاضی شرع، قضاوت نکرده باشد، فقیه دیگر، حق قضاوت کردن را دارد؟ مرحوم شیخ می فرماید: این تفاوت به دلیل نکته ای است که در باب قضا وجود دارد، و آن این که، تا دو طرف دعوی به کسی مراجعه نکنند، بر او قضاوت نمودن واجب نیست. لذا اگر آن ها در ابتدا به فقیه‌ی مراجعه کنند و بر او قضاوت واجب شود، او هم مقدمات کار را فراهم سازد، اما بعداً آن ها نزد قاضی دیگری بروند، این جا مراجعه آنان به فقیه دیگر، به معنای انصرافشان از فقیه اول است و لذا با این اعراض و انصراف، تنها بر فقیه دوم قضاوت کردن واجب می شود.

تزام فقیهان در دو مورد ممکن است اتفاق بیفتد: ۱. تزام در حکم (قضایی یا ولایی)؛ ۲. تزام در تصرفات خارجی.

۱. تزام در حکم قضایی

اما تزام در حکم قضایی پس از صدور حکم از طرف قاضی جامع الشرایط، ممنوع و بلا اثر است، مگر آن که خطای حاکم در اصل حکم و یا منشأ آن ظاهر شود و یا حاکم، فاقد شرایط لازم بوده باشد؛ زیرا حکم قاضی شرع، درباره همه حجت است و نقض حجت جایز نیست، حتی برای

قاضیان دیگر و این مطلب مورد اتفاق و بلا تردید است. بنابراین، تزامم در احکام قضایی، منتفی است و تقدم با سبق زمانی است؛ زیرا نقض حکم قضایی پس از صدور با رعایت شرایط لازمه، حرام است.

البته پیش از صدور حکم از طرف قاضی که به موضوع رسیدگی نموده و مقدمات حکم -از قبیل طرح دعوا و استماع شهود و غیر آن- نزد او تمام شده و آماده اظهار نظر است، قاضی دیگر می تواند حکمی بر خلاف نظریه او صادر کند؛ زیرا صدور حکم، حق طرفین دعوا است و مادامی که تقاضای صدور حکم ننموده باشند می توانند به قاضی دیگر مراجعه کنند. ممکن است قاضی دوم -بر اساس اختلاف در اجتهاد و یا تشخیص موضوع- بر خلاف نظر قاضی اول حکمی صادر نماید و در این مطلب نیز تردیدی نیست و محذوری به وجود نمی آید.

ب- تزامم در حکم ولایی

تزامم در حکم ولایی به دو صورت است: تزامم ولایت فقیهیه با فقیه دیگر در امور جزئی، مثل حکم به روئیت هلال، عدالت شخصی، فسق دیگری و...؛ ۲. تزامم و مخالفت با فقیهیه که زعیم و رهبر کشور یا مسلمانان است؛ اگر تزامم با «حکم ولایی فقیه» در موضوعات غیر قضایی مانند حکم به هلال، عید، عدالت شخصی، فسق دیگری، تزکیه حیوانی و امثال باشد، در این صورت، چنانچه «فقیه قائم به امر» (فقیهیه که حکم صادر می کند)، حکمی صادر نمود، مقتضای حفظ نظم، ایجاب می کند که فقیهان دیگر با او مزاحمت ننمایند و عمده دلیلی که در این مرحله اقامه شده همان «حفظ نظم» است؛ ناگفته نماند که اختلال نظم در این موارد، در محدوده خاص و بین فقیهان جزء اتفاق می افتد و انعکاس عمومی ندارد.

اما اگر مخالفت با «حکم ولایی فقیهیه» رخ داد که به عنوان زعیم و رهبر کشور توسط ملت مسلمان مستقیماً یا به واسطه اهل خبره انتخاب شده است، علاوه بر اختلال نظم، عناوین دیگری به وجود خواهد آورد که حرمت آن قطعی تر خواهد شد؛ زیرا مخالفت با او موجب وهن به اسلام و مسلمانان و تضعیف حکومت اسلامی و موجب تفرقه مسلمانان و چیره شدن دشمنان خواهد شد، که تأثیر منفی آن، در احکام مهم و سرنوشت ساز کشور کاملاً هویدا خواهد شد؛ مثلاً حکم به جهاد، یا صلح، ایجاد رابطه سیاسی با کشورهای خارج، یا قطع رابطه و بالأخره حکم ولایی در امور عامه، امور سیاسی و یا اقتصادی و غیره، توسعه کل کشور، یا کل کشورهای اسلامی و یا جهان اسلام.

بدیهی است که در این صورت، حرمت مخالفت از حرمت مخالفت در محدوده خاص و موضوعی محدود، شدیدتر خواهد بود، هر چند اختلال نظم در مصالح عامه، در همه آن موارد، با اختلاف مراتب وجود خواهد داشت، بلکه به احتمال یا قول بعضی، ولایت زعامت در فرض عدم تمامیت ادله تعبّدی نصب ولایت و عدم ثبوت کشف عقلی، فقط از طریق انتخاب مردمی، مخصوص به فقیه منتخب است و دیگران رأسا دارای ولایت نیستند تا مخالفتشان مؤثر و موجب اختلال نظم شود و گویا کالعدم است و سالبه به انتفای موضوع است، ولی این نظریه قابل قبول نیست؛ زیرا: اولاً، محل بحث تزامم فقیهان، در مطلق امور حسبه و احکام ولایی است و مختص به تزامم در ولایت زعامت و شئون آن نیست و انتخاب در فرض مشروعیت و امضای شرعی، محدود به انتخاب رهبر و زعیم است، نه ولایت در مطلق امور حسبه؛ زیرا حد اقل ثبوت آن برای فقیهان از باب قدر متیقّن حتمی است و نیاز به انتخاب ندارد.

ثانیاً، مشروعیت انتخاب ثابت نیست، مگر به دلیل حفظ نظم، نه تعبّد شرعی و حفظ نظم موجب سقوط دیگران از ولایت نیست، بلکه فقط مقتضای حرمت مخالفت با رهبر است، به حرمت تکلیفی، نه وضعی، مگر این که با ارتکاب همین حرام از عدالت ساقط و مخالفت او بی اثر شود.

تزامم در تصرفات خارجی

تصرفات ولایی را می توان به دو قسمت تقسیم نمود: ۱. تصرفات قطعی؛ ۲. تصرفات غیر قطعی.

تصرفات قطعی: «تصرفات قطعی» مانند خرید و فروش اموال عمومی، اخذ و اعطای خمس و زکات به موارد لازمه، صرف اموال ایتم در مصالح ایشان، عقد ازدواج و یا طلاق در موارد مخصوصی که وظیفه فقیه ایجاب می کند و امثال این موارد قطعی قولی و یا عملی. این قبیل تصرفات قطعی، نافذ و قابل رجوع نیست؛ زیرا ولایت تصرف در امور حسبه -به طور قطع- برای فقیه ثابت و نافذ است و چنانچه یکی از فقیهان آن را

انجام داد، فقیه دیگر نمی‌تواند آن را به هم بزند؛ زیرا تصرف قطعی بوده و انجام شده است و بالأخره تقدّم زمانی در عمل موجب نفوذ و صحّت آن است و قابل رجوع به واسطه فقیه دیگر نیست؛ مثلاً مالی را فروخته و یا طلاق را انجام داده، بنابراین، تزامم بدون اثر و لغو خواهد بود. تصرفات غیر قطعی: «تصرفات غیر قطعی» از قبیل در اختیار گرفتن اموال عمومی و یا اموال ایتم و نصب قیّم و یا ناظر بر آن‌ها و یا تعیین مأموری جهت انجام امور حسبیه و مصالح عامّه و امثال این موارد که قابل نقض و عزل و نصب مخالف نیز می‌باشد و مجال آن باقی است، آیا مزاحمت با «فقیه قائم به امر» جایز است یا نه؟ تزامم در این مورد نیز ممنوع است، زیرا، همان گونه که شیخ انصاری بیان فرمودند، بر این مدّعا دو دلیل قابل استناد است:

دلیل اول: مخالفت با «فقیه قائم به امر»: این مخالفت، مخالفت با امام عصر (عج) تلقی می‌شود و حرمت آن هر چند از طرف فقیه دیگر، بدیهی است، بلکه بی‌اثر و غیر نافذ است.

توضیح: قسمتی از ادله «نصب» دلالت می‌کند که فقیه در زمان غیبت علاوه بر «مقام ولایت» دارای «مقام نیابت» از طرف امام عصر (ع) نیز می‌باشد و نظر او نظر امام (ع) و عمل او مانند عمل امام (ع) است؛ مانند توقیع شریف که در آن فرمود: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواه حدیثنا، فإنهم حجتی علیکم و أنا حجه الله» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۴).

معنا و مفهوم این جمله «فانهم حجتی علیکم» اعطای مقام نیابت به فقیهان است و نفرمود: «فإنهم حجه الله» و این معنا ارتباط به مقام «ولایت فقیه» ندارد تا در اطلاق و عموم آن مناقشه شود و جدای از آن و علاوه بر آن می‌باشد؛ زیرا مفهوم «نیابت» شبیه به مفهوم «وکالت» است و معنا و مفهوم «ولایت»، سرپرستی مستقل است، نه نمایندگی و این دو مفهوم، دو عنوان می‌باشد و چنانچه یکی از فقیهان قیام به امری نمود، هر چند غیر قطعی و قابل رد- مانند موارد یاد شده- مخالفت فقیه دیگر با او به منزله مخالفت با منوب عنه (امام عصر علیه السلام) تلقی می‌شود و در این صورت، دلیل نیابت شامل «فقیه مزاحم» نخواهد بود؛ زیرا نیابت یا وکالت، شامل صورت خود مخالفت یا منوب عنه و موکل نیست و لذا مزاحمت با او ممنوع و بلااثر است. نتیجه آن که، سبق زمانی در اقدام و تصرفات «فقیه قائم به امر» مانع از رأی و اقدام «فقیه مزاحم»- در خصوص آن مورد- خواهد بود؛ زیرا از دلیل نیابت خارج خواهد شد.

به عبارت دیگر: چنانچه منصب فقیه را در زمان غیبت منحصر به «ولایت» بدانیم، تزامم دو فقیه از لحاظ صناعه استدلال قابل قبول است و سبق زمانی اثری ندارد و نتیجه تزامم سقوط هر دو از اعتبار است؛ مانند دو اماره متعارض است و باید راه دیگری برای منع تزامم پیدا کرد و اما اگر ملتزم به وجود منصب «نیابت» علاوه بر «ولایت» برای او شدیم، حق تقدّم با «فقیه قائم به امر» خواهد بود.

اشکال: ثبوت «مقام نیابت» برای فقیه، اگر چه نسبت به مشهور یا عالمان معروف داده شده (شیخ انصاری، ۱۳۷۴: ۵۷۱)، ولی دلیل آن مانند توقیع شریف از لحاظ سند و دلالت، قابل مناقشه است؛ زیرا ثبوت ولایت در صدق حجّیت از طرف امام عصر (ع) کافی است، چه آن که ولی منصوب نیز حجّت از طرف امام عصر (ع) است، همان گونه که خود امام عصر (ع) حجه الله است، به معنای نصب به مقام «ولایت» نه نیابت از خدای متعال و فرمود «فانهم حجتی علیکم و أنا حجه الله». پس امام (ع) ولی الله و فقیه ولی امام است؛ یعنی فقیه منصوب است از طرف امام عصر علیه السلام به طور ولایت، نه نیابت و امام عصر (ع) منصوب به ولایت از طرف خداست، نه نیابت (موسوی خلخالی، ۱۳۸۰: ۵۸۲).

دلیل دوم، اختلال نظم: تردیدی نیست که مخالفت با «فقیه قائم به امر»، سبب اختلال نظم در مصالح عامّه و موجب سلب اعتماد از عمل فقیهان خواهد شد و این خود برای منع مزاحمت کافی است، همان گونه که مرحوم شیخ انصاری قدس سره اشاره فرموده است. (همان منبع: ۵۷۲).

ج- کفایی بودن ولایت فقیه

ولایت فقیه در عصر غیبت - چه منصب باشد یا صرف وظیفه و تکلیف- یک واجب کفایی است. همچنین «اعمال ولایت» از قبیل حکم است، نه فتوا؛ از این رو، هر یک از فقیهان که شرایط در وی فراهم بود و آن را بر عهده گرفت، از عهده دیگران ساقط می‌گردد و نیز در هر موردی - که طبق مصلحت امت- اعمال ولایت نمود، بر همه، حتی فقیهان هم طراز او نافذ است؛ زیرا احکام صادره از جانب یک فقیه جامع الشرایط، بر همه -چه مقلد او باشند یا مقلد دیگری، چه مجتهد باشند یا عامی- واجب التنفیذ است. بدین جهت، در امر قیام و نظارت در امور عامه، که یکی

از فقیهان شایسته آن را بر عهده می گیرد، دیگر جایی برای اعمال ولایت دیگران باقی نمی ماند و احکامی که در این رابطه از جانب آن فقیه صادر می گردد و طبق اصول و ضوابط مقرر صورت گرفته باشد، بر همه لازم الاتباع است و فقیهان دیگر که فقیه قائم به امر را به شایستگی و صلاحیت شناخته اند، باید خود را فارغ از این مسئولیت دانسته، در محدوده ولایت وی دخالت و اظهار نظر نکنند و رسیدگی به آن را کاملاً به او واگذارند، مگر آن که اشتباهی مشاهده شود، که در این صورت در حد نصیحت و ارشاد، صرفاً تذکر دهند (معرفت، ۱۳۷۷: ۷۲).

نکته قابل توجه

اخلال به نظم، دارای مراتبی است که احياناً ممکن است مزاحمت با «فقیه قائم به امر» به صورت شدیدی جلوه کند و آن در موردی است که طرف مزاحمت، فقیهی باشد که به عنوان زعیم و رهبر کشور اسلامی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از طرف ملت مسلمان انتخاب شده است؛ زیرا بدیهی است که مخالفت با او در امور عامه که تماس با مصالح کل کشور یا جهان اسلام دارد از قبیل جنگ، صلح، تجارت و ایجاد روابط سیاسی با کشور خارجی و یا قطع تجارت و روابط با آنها و هر چه از این قبیل که انعکاس خارجی پیدا خواهد کرد و مزاحمت با او به صورت وهن به اسلام و مسلمانان و مقام زعامت اسلامی تلقی می شود و موجب تضعیف حکومت اسلامی و چیره شدن دشمن و اختلاف کلمه بین مسلمانان خواهد بود، بی شک هر کدام از این عناوین خود برای حرمت مخالفت و مزاحمت با او کافی است و در مجموع، منع آن از بدیهیات است. تفاوت اساسی تعدد مرجعیت با تعدد رهبری

مسئله تعدد رهبری، با مسأله تعدد مرجعیت متفاوت است؛ زیرا به دلیل این که رجوع به مراجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب است، تا همگان به راحتی بتوانند به آن ها مراجعه کرده و احکام خود را به دست آورند، اما مسأله رهبری و اداره جامعه اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم گیری در آن موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقیهان واجب است، قاعده اقتضا می کند که رهبری، یکی باشد؛ به ویژه با توجه به مفهوم سرزمین و کشور، که در آن تعددی نیست و تمام «سرزمین اسلام» کشور واحد تلقی می شود (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲).

د- شورایی شدن ولایت فقیهان (ولایت شورایی)

بعضی از کسانی که خواسته اند مشکل تزام ولایت ها را حل کنند، بحث شورا را در منصب های سه گانه فقیهان مطرح کرده اند؛ شورا در حکم و حکومت، یعنی این که برای صدور یک حکم حکومتی در زمان غیبت کبری، باید مجمعی از فقیهان و مراجع عظام تشکیل شود، تا همه یا اکثریت آن ها، در یک موضوع مورد ابتلا در جامعه تصمیم گیری کرده و فتوی دهند. به عبارت دیگر حق مشارکت افراد یا گروه ها در این شوری، به معنای استفاده از مشورت آن ها نیست، بلکه به معنای ولایت آن ها است.

تفاوت میان شورای افتا، قضا و شورای رهبری

از آنجا که طرح نظریه «ولایت شورایی» مرهون اثبات شورا در افتا و قضا است، ابتدا به معنای شورای افتا و قضا و سپس به معنای شورای ولایت و سرپرستی جامعه می پردازیم:

الف- شورای افتا

طرح نظریه «شورایی شدن افتا» ریشه در ایده ای دارد که شهید مرتضی مطهری آن را به شیخ عبدالکریم حائری یزدی نسبت داده است. شهید مطهری در باب لزوم مشورت های فقهی می فرماید:

«در دنیای امروز، دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تک روی کاری ساخته نیست، عالمان و دانشمندان هر رشته، دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند و محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می دهند... اگر شورای علمی در فقاقت پیدا شود و اصل تبادل نظر به طور کامل جامه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکاملی که در فقه پیدا می شود، بسیاری از اختلاف فتواها از بین می رود. اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است، باید از اسلوب هایی که در سایر علوم پیروی می شود، پیروی کنیم، چون در غیر این صورت، معنایش این است که «فقه» از ردیف علوم خارج است» (طباطبایی و همکاران، ۱۳۴۱: ۶۳).

آیت الله طالقانی نیز پیشنهاد «شورای فقاقت» را این چنین مطرح کرده است: «پیشنهاد می شود که شورای فتوایی به ریاست یک یا چند تن از عالمان بزرگ و مورد قبول عامه مردم، در یکی از مراکز علمی، در هر ماه، یک یا چند بار تشکیل شود و مسائل اختلافی و موضوعات روز، یا به اصطلاح روایت «حوادث واقعه»، در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدان اطراف و شهرستان ها دعوت شود تا موارد ابتلا و نظریات خود را با دلایلی که دارند، ابراز کنند (همان منبع: ۲۱۱).

منظور واقعی از شورای افتا در سخنان عالمان دین

با مراجعه به آرای اندیشمندان فوق نمی توان چنین برداشت نمود که نظر فردی مراجع عظام تقلید، در زمان غیبت کبرا، به خصوص در زمان کنونی که مسائل فقهی بسیار گسترده و پیچیده است، از اعتبار افتاده باشد، بلکه منظور واقعی آن ها تأکید بر تخصصی شدن حوزه فقه و اجتهاد بوده است. تأکید شهید مطهری بر اصل «تبادل نظر» به منظور تکامل در فقه، نیز ناظر بر هم اندیشی و پرهیز از گوشه نشینی فقیهان در موضوعات روز است؛ زیرا هدف او —آن چنان که خودش بیان می کند— کم شدن اختلافات در فتاوا به وسیله قرار دادن یافته های علمی در اختیار دیگران است، که با مشورت حاصل می شود، نه با رأی اکثریت. هم چنین شهید مطهری به آیت الله شیخ عبدالکری حائری یزدی نسبت می دهد که ایشان بر تخصصی شدن فقه تأکید داشت (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۰۲).

ب- شورای قضایی

در ارائه مقصود عالمانی، نظیر صاحب شرایع (محقق حلی، بی تا: ۲۰) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴: ۵۹) که موافق «تشریک در قضاوت» هستند؛ هم چنین، علامه حلی و فرزندش «فخرالمحققین» که تشریک در قضا و رسیدگی مشارکتی به یک پرونده قضایی توسط چند قاضی را پذیرفته اند، کار دشواری است و نمی توان با مراجعه به نظر این بزرگان، چنین نکته ای را برداشت کرد و به آن ها این نسبت را داد که حکم قاضی در زمان غیبت کبرا اگر مستند به شورای قضاوت نباشد، بی اعتبار است.

صاحب جواهر نیز می فرماید: «لاخلاف فی آنه یجوز نصب قاضیین فی البلد الواحد... (همان منبع). ایشان پس از نقل اجماع در مورد این که اگر امام (ع) بر یک منطقه ای دو قاضی منصوب کرد، می تواند هر کدام از آن ها را برای مکان ویژه ای از آن منطقه مأمور گرداند و یا هر یک از آن ها را برای زمانی ویژه به پست قضا بگمارد و یا یکی از آن دو را برای امور مالی (حقوقی) و دیگری را برای امور جناحی و ناموسی قاضی قرار دهد. سپس چنین ادامه می دهد:

«اما در مورد این که آیا تشریک مساعی دو قاضی در یک کار و از یک جهت، ممکن است یاخیر؟ دو قول وجود دارد، که قوی ترین این دو قول، آن است که بگوییم جایز است. این قول —آن گونه که برای من نقل کرده اند— موافق با مرحوم فاضل و فرزند ایشان است، همان گونه که در دو وصی یا دو وکیل بر یک مسأله نیز جایز است. دلیل این مطلب هم اولاً، اصل برائت است و ثانیاً، به این دلیل است که این نوع قضاوت مضبوط تر و موثق تر برای حکم خواهد بود. به ویژه بر مبنای ما (شیعه) که تنها یکی از این احکام و قضاوت ها مصادف با واقع خواهد بود» (همان منبع).

صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «آری، گاهی می توان گفت که تشریک بین دو قاضی ممنوع است و آن در صورتی است که هر دوی آن ها یک قاضی و هر کدام از آن ها نصف قاضی به حساب آیند؛ این شکل از مشارکت، نه تنها در قضاوت، بلکه ظاهراً در کلیه ولایت ها ممنوع است، حتی این نوع شرکت را در وکالت نیز باید غیر مجاز دانست؛ زیرا دلیلی بر مشروعیت آن وجود ندارد. بنا بر این، اصل عدم مشروعیت، به قوت خود باقی است» (همان).

صاحب جواهر در امر قضاوت، ابتدا مشروعیت دخالت برای دیگران را جایز دانسته و سپس تعارض احتمالی در این امر را به این شکل بر می دارد، که هر کسی در انتها زودتر اعلان نمود یا قضاوتش بیان شد، حکم او نافذ خواهد بود، لکن اگر در آن واحد به هر دو نفر مراجعه شود، آن گاه به قید قرعه، مشکل را بر طرف می شود (همان).

ج- شورای رهبری

شورای در حکم و حکومت، یعنی این که برای صدور یک حکم حکومتی در زمان غیبت کبرا، باید مجمعی از فقیهان و مراجع عظام تشکیل شود، تا همه یا اکثریت آن ها در یک موضوع مورد ابتلا در جامعه تصمیم گیری کرده و فتوا دهند. به عبارت دیگر حق مشارکت افراد یا گروه ها در این شورا، به معنای استفاده از مشورت آن ها نیست، بلکه به معنای ولایت آن ها است. ظاهراً تمرکز برخی از اندیشمندان بر مشروعیت شورا در افتا یا قضا، مقدمه ای برای رسیدن به شورا در حکم و رهبری به این معنا است، در حالی که قیاس ولایت شورایی در فتوا یا قضا با حکومت شورایی، محل اشکال است؛ نظریه رهبری شورایی که با اعتقاد به نفوذ حکم اکثریت فقیهان، به مشکل استحاله ثبوتی انتصاب خاتمه می دهد، در میان نظریه پردازان فقه حکومتی شیعه، کم تر به آن اقبال نشان داده شده است؛ مهم ترین اشکالات این نظریه، عبارتند از:

۱. مفاد ادله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی فرد فرد فقیهان واجد شرایط منصوب هستند، نه این که ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آن ها جعل شده باشد (حائری، ۱۴۲۴: ۲۴۶). پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور ادله است که نیازمند به قرینه می باشد. حداکثر سخنی که می توان گفت آن است که در صورت لزوم تصرف در ظهور ادله و رفع ید از نصب عام، شورای رهبری می تواند یکی از شیوه های تعیین حاکم و حل استحاله ثبوتی باشد.

۲. رهبری شورایی بر خلاف سیره عقلا و متشرعه است و در تاریخ دولت ها و حکومت های جهانی، کم تر نمونه ای از آن را می توان سراغ گرفت. شاید نکته اش این باشد که تدبیر و اداره سیاسی جامعه به وحدت تصمیم گیری نیازمند است و تعدد و تکرار، به ویژه در مواقع حساس، به تفویض و تعطیل مصالح می انجامد (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۱۴).

۳. در طول تاریخ اسلام و در عصر اهل بیت (ع) که رژیم های گوناگونی به اقتدار رسیده اند، حکومت شورایی نبوده، بلکه تماماً به صورت حکومت های فردی بوده است. امامان معصوم (ع) هم که به مخالفت با حکومت ها برخاسته و به تبیین اندیشه امامت پرداخته اند، اشکالات فراوانی را در اثبات نامشروع بودن حکومت ها مطرح کرده اند، اما هرگز متعرض فردی بودن این دولت ها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده اند (حائری، ۱۴۲۴: ۲۴۸).

۴. روایات زیادی از اهل بیت (ع) رسیده که رهبری شورایی را نفی کرده و آن را مردود می شمارد (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۱۰). مثلاً در کتاب غررالحکم و درر الکلم آمده است: «الشركة فی الملک تؤدی الی الإضطراب» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱۹۷)، یا روایت دیگری که فضل بن شاذان نقل می کند: «...فإن قال: فلمَ لا يجوز أن يكون في الأرض إمامان في وقت واحد أو أكثر من ذلك؟ قيل: لعل منها أن الواحد لا يختلف فعله و تدبيره و الإثنین لا يتفق فعلهما و تدبيرهما...» (صدوق، ۱۴۰۴: ۱۰۸).

مانند این روایت، روایت های دیگری نیز وجود دارد، که هرچند موردشان امام معصوم (ع) است، ولی با توجه به تعلیل موجود در آن ها - که از اختلاف رأی و نظر می گوید - می توان آن را به طریق اولی، به غیر معصوم نیز سرایت داد. از لحن سؤال و جواب موجود در این روایات، استفاده می شود که تعدد امامت، خواه به نحو استقلال و خواه به نحو شورایی، مردود است؛ زیرا علت آن، یعنی اختلاف نظر و عدم تمرکز در تصمیم گیری، در هر دو وجود دارد.

تزامم ولایت ها و وجوه شرعی

مسائل مالی، مانند خراج، مالیات، زکات، خمس و امثال آن در محدوده منصب ولایت است و در نتیجه، در زمان وجود تشکیلات حکومتی بر محور ولایت فقیه، مسائل مالی حکومت نیز در قلمرو اختیارات ولی فقیه بوده و فقیهان دیگر نمی توانند، بدون اذن او در حوزه وظایف او مداخله کنند. اما در دورانی که تشکیلات حکومتی وجود نداشته باشد، تمامی فقیهان حق دارند تا آن جایی که مقدور است، با رعایت قانون عدم جواز التزام، نسبت به اخذ وجوه شرعی و مصرف آن در مصالح مسلمانان اقدام کنند. امام خمینی در این زمینه می فرماید:

در صورتی که (تشکیل حکومت اسلامی) ممکن نباشد ولایت ساقط نمی شود؛ زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمانان صرف کنند (موسوی خمینی، ولایت فقیه: ۴۲). اکنون سؤال این است که در صورت وجود تشکیلات حکومتی به رهبری ولی فقیه - همانند عصر کنونی - آیا همه فقیهان واجد شرایط می توانند مداخله کرده و به اخذ و مصرف وجوه شرعی بپردازند، یا آن که تصرف در آن، نیز در محدوده اختیارات ولی فقیه بوده و دیگر فقیهان بدون اذن او حق دخالت در آن را ندارند؟

نتیجه گیری

همان طور که فقیهان در سه حوزه فتوا، قضا و ولایت دارای منصب هستند، التزام میان آن ها نیز می تواند در همین سه حوزه شکل بگیرد؛ در مورد التزام در فتوا، هر فقیه واجد شرایطی، در دوران غیبت، به دلیل فقهائیتی که دارد، حق تصدی منصب افتا را داشته و می تواند در مسائل فردی و موضوعات استنباطی که مردم بدان نیازمندند، فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکال و خلافی برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است و از باب رجوع غیر متخصص به متخصص قابل توجیه است. در باب قضا هم مراجعه مردمی ملاک است و اگر پیش از صدور حکم، متخاصمان به فقیه دیگری رجوع کردند، تکلیف از فقیه اول ساقط شده و وظیفه فقیه دوم است که به امر داوری بپردازد. پس التزامی به وجود نخواهد آمد.

در مورد التزام در منصب ولایت، طبق نظریه امام خمینی و اکثریت فقیهان شیعه، که قائل به نصب عام فقیهان هستند، مشکل برخورد و التزام ولایت ها وجود ندارد، بلکه حل این مشکل، با وضع قانون عدم مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر، در فقه پیش بینی شده است، که مهم ترین دلیل آن، همان واجب کفایی بودن موضوع «ولایت فقیه» و روایاتی است که فقیهان را جانشین و وارث پیامبر (ص) می داند و بیان می کند؛ همان گونه که برای کسی جایز نبود که در امور مربوط به ولایت آن حضرت، مزاحم ایشان شود، در وظایف مربوط به ولایت فقیه نیز کسی حق مزاحمت با وی را ندارد؛ زیرا آنچه ظاهر و غیرقابل انکار است، این است که شأن پیامبر اکرم (ص) به فقیهان نیز به ارث می رسد.

به عبارت دیگر، اگر کسی قابل به ولایت انتصابی و مطلقه فقیه باشد، قطعاً جای طرح بحث التزام ولایت ها هست، اما با مکانیسم هایی که در خود شرع مقدس اندیشیده شده است، مثل کفایی بودن بحث ولایت فقیه و عدم مزاحمت فقیه در کار فقیه دیگر - که دو اصل پذیرفته شده در فقه شیعه هستند - التزامی ایجاد نخواهد شد و بر فرض احتمال نادری در این مورد، راه حل های قابل قبولی ارائه شده است. بنا بر این، التزام میان منصب های فقیهان، در هر سه حوزه افتا، قضا و ولایت امکان وقوع دارد ولی تنها تفاوتی که وجود دارد، در شدت و ضعفی است که میان آن ها وجود دارد، که این هم، بر اساس نوع وظایفی است که بر عهده فقیهان نهاده شده است. در مورد منصب ولایت، اشکال التزام کمی پر رنگ تر به نظر می رسد؛ زیرا مسأله ولایت مهم ترین رکن اجرایی جامعه است که هرگز پذیرای حضور دو نفر یا بیشتر در این عرصه وجود ندارد.

البته نصب عام فقیهان، خود دارای فلسفه پیدا و ناپیدایی است که کمی تأمل در آن می تواند راهگشا باشد. مثلاً شاید این نصب عام از این جهت باشد، که در نظام مقدس ولایتی، عرصه های مختلفی در سطوح مختلف آن وجود دارد و فقیهان برجسته می توانند بر اساس حق ولایتی که دارند، خود در این عرصه ها مشارکت نموده و یا توسط نظام مشارکت داده شوند، تا با این اتحاد و همدلی، موجبات تحکیم نظام ولایتی را فراهم آورند.

منابع

- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰). *غررالحکم و درر الکلم*. قم: دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸ ق). *ولایت فقیه (ولایت فقاها و عدالت)*. قم: انتشارات اسراء.
- حائری، سید کاظم (۱۴۲۴ ق). *ولایت الامرفی عصر الغیبه*، چاپ دوم، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
- حائری، مهدی (۱۹۹۴). *حکمت و حکومت*. انگلیس: انتشارات شادی.
- حکیم، سید محسن طباطبائی (۱۴۰۴ ق). *مستمسک عروه الوثقی*. قم: انتشارات کتابخانه سآیت الله مرعشی نجفی.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ ق). *التنقیح فی شرح عروه الوثقی*، چاپ اول، قم: نشر توحید.
- زنجانی، محمدرضا (۱۳۳۳). *تحریم تنباکو*، تهران، انتشارات حسین مصدقی.
- شهید اول، محمد بن مکی [بی تا]. *الدروس الشرعیه فی الفقه الاسلامیه*، چاپ اول، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۱ ق). *المکاسب*، چاپ اول، قم: دارالذخائر.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ق). *کتاب القضاء*، چاپ اول، قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن شیخ طوسی [بی تا]. *المبسوط فی فقه الإمامیه*. تهران، المکتبه المرتضویه.
- صدر، سید محمد باقر (۱۳۸۸). *الاسلام یقود الحیاه*، چاپ چهارم، دارالصدر.
- صدوق (شیخ صدوق)، ابو جعفر، محمد بن علی (۱۴۰۴ ق). *عیون اخبار الرضا*. لبنان: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمه*، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، محمد حسین و مطهری، مرتضی (۱۳۴۱). *بحثی در باره مرجعیت و روحانیت*، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸). *حکومت ولایتی*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- محقق حلی، شیخ نجم الدین احمد بن احمد بن الحسن [بی تا]. *شرایع الاسلام*، چاپ دوم، تهران: نشر استقلال.
- محمدی خراسانی، علی (۱۳۹۱). *شرح مکاسب*، چاپ سوم، قم: انتشارات الامام الحسن بن علی (ع).
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). *ده گفتار*، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات صدرا.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷). *ولایت فقیه*، چاپ سوم، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.

- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳). مقنعه، چاپ اول، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰) بحوث فقهیه هامه، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه علی بن ابی طالب،
- منتظری، حسینعلی (۱۳۷۴). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، [بی تا]: نشر تفکر
- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۳۸۰). حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۹). صحیفه نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- موسوی خمینی، روح الله (۱۴۲۱). کتاب البیع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- نجفی، شیخ محمد حسن (۱۳۶۵). جواهر الکلام. تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴) جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۳) شرائع الإسلام، قم: دارالهدی للطباعة والنشر، چاپ سوم.
- نراقی، مولا احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷). عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- نصرتی، علی اصغر (۱۳۸۳). نظام سیاسی اسلام. قم: نشر هاجر، چاپ ششم.
- هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۷). ولایت فقیه (مبانی، ادله و اختیارات). تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
- هاشمیان فر، سید حسن (۱۳۹۰). گونه شناسی رفتار سیاسی مراجع تقلید شیعه. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

